

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و لعنة الله علی
اعدائهم اجمعین.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَی الْأَرْوَاحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفَتَايِكَ وَ عَلَیْكَ مِثْلًا سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا
بَقِینَا وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِثْلًا لَزَبَارَتِكُمْ السَّلَامُ عَلَی الْخُسَیْنِ وَ
عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْخُسَیْنِ وَ عَلَی أَوْلَادِ الْحُسَیْنِ وَ عَلَی أَصْحَابِ الْخُسَیْنِ يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَهُمْ فَنَفُوز
فَوْزًا عَظِيمًا.

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ طَائِلِمٍ طَلَّمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَائِعٍ لَهُ عَلَی ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنْ
الْعِصَابَةَ الَّتِی جَاهَدَتِ الْخُسَیْنِ وَ شَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَی قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعًا.

آخرین جوابی که به روایات داله بر اشتراط وجوب امر به معروف و نهی از منکر به
عدالت می‌توان داد علاوه بر اشکالات سندی و دلالی که گذشت این هست که لوفرضا
تمامیت آن روایات سنداً و دلالةً اما آن روایات مبتلای به معارض است. در وسائل باب
دهم از ابواب یعنی کتاب امر به معروف، حدیث 10، این روایت را نقل فرموده که قبلاً هم
خواندیم:

«عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ: قِيلَ لَهُ لَا تَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ حَتَّى تَعْمَلَ بِهِ كُلُّهُ وَ لَا تَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ
حَتَّى تَنْتَهَى عَنْهُ كُلُّهُ»

این جور خدمت حضرت عرض شد که ما امر به معروف نمی‌کنیم تا این که به تمام
معروف‌ها عمل کنیم. وقتی خودمان عامل بودیم به تمام معروف‌ها آن وقت امر به
معروف می‌کنیم، و نهی از منکر هم نمی‌کنیم تا این که خودمان از همه منکرها اجتناب
بورزیم. کأنّ این را یک منقبتی یک فضیلتی، یک روش صحیحی برای خودشان می‌پنداشتند.

«فَقَالَ لَا بَلْ مُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ إِنْ لَمْ تَعْمَلُوا بِهِ كُلُّهُ وَ انْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ إِنْ لَمْ تَنْتَهُوا عَنْهُ
كُلُّهُ.»

حضرت فرمود نه، این روش درستی نیست بلکه اگر به همه معروف‌ها هم عمل نمی‌کنید
شما باید امر به معروف بکنید. این وظیفه ربطی به آن ندارد. البته وظیفه انسان هست
که به همه معروف‌ها عمل بکند ولی حالا اگر نکرد این میرر این نمی‌شود که امر به
معروف نکند و هکذا در ناحیه نهی از منکر. پس این روایت مبارکه دلالت می‌کند بر این که
عدالت شرط نیست بلکه وظیفه است که انسان انجام بدهد. حتی دلالت می‌کند که نه
شرط وجوب است و نه شرط واجب، شرط هیچ کدام نیست. بنابراین اگر آن روایات
مستدل بها بر اشتراط سنداً و دلالةً هم تمام باشد و اشکالات سندی و دلالی بر آن‌ها وارد

نباشد با این روایت مبارکه تعارض می‌کنند. حالا وقتی تعارض کردند اگر بگوییم تساقط می‌کنند پس مرجع می‌شود اطلاقاتی که می‌گفت «مروا بالمعروف و انهوا عن المنکر» این ادله اشتراط که می‌خواست تقیید کند آن اطلاقات را در اثر معارضه با این حدیث تساقط می‌کنند و بنابراین مقیّدی برای اطلاقاتی که می‌فرمود «مروا بالمعروف و انهوا عن المنکر» و هیچ قید و شرطی نداشت پیدا نمی‌شود و حتی بر این تقیید ندارد.

س: ...

ج: بله دیگه، می‌گوییم عدالت شرط نیست. چرا؟ چون آن اطلاقات دارد احتمال این را دفع می‌کند.

و اگر هم که بگوییم نه، این روایت مقدم بر آن روایات است، این روایتی که دارد می‌فرماید که شرط نیست این را مقدم داشتیم، چرا؟ به خاطر این که «خذ بما اشتهر بین اصحابک و دع الشاذ النادر» قول مشهور بین اصحاب عدم اشتراط است قدیماً و حدیثاً، خلفاً و سلفاً، بلکه قائل به اشتراط حتی نامش معلوم نیست کیه، چون که شیخ بهایی قدس سره اسنده الی بعض العلماء، نامش را هم نبرده پس بنابراین آن چه که مشهور بین اصحاب هست عدم اشتراط است، اگر نگوییم اتفاق و اجماع هست، بنابراین ادله داله بر اشتراط خلاف مشهور است، دلیل دال بر عدم اشتراط که این روایت باشد این موافق مشهور است، اگر ما در باب اخبار علاج گفتیم یکی از مابه‌العلاجها عبارت است از شهرت حالا شهرت فتوایی، قهراً این شهرت فتوایی مناسب با این روایت هست که دارد می‌فرماید شرط نیست. اگر از این هم بگذریم؛ از شهرت بگذریم ممکن است بگوییم این روایتی که دارد دلالت می‌کند بر عدم اشتراط، این موافق قرآن است «خذ بما وافق القرآن» چرا؟ برای این که تمام آیاتی که در قرآن شریف راجع به امر به معروف و نهی از منکر وجود دارد در هیچ کدام آن‌ها الا یکی که یک توهمی در آن هست که بعداً بحث خواهیم کرد، دلالت بر اشتراط نمی‌کند و اگر کسانی که به خود قرآن استدلال کردند برای وجوب امر به معروف و نهی از منکر و آن آیاتی که قبلاً یعنی در سال 94 بحث کردیم آن آیات داله بر وجوب را، به قرآن استناد کردند برای اثبات وجود امر به معروف و نهی از منکر، پس آن‌ها دلالت آیات را قبول دارند بر وجوب و در آن‌ها قیدی نبود که باید عدالت داشته باشد. اگرچه ما البته در آن زمان گفتیم از آیات شریفه نتوانستیم اقامه حجت کنیم بر وجوب. بله فقط وجوب است برای این که یک امتی باید باشند «و لتکن منکم امة یدعون الی الخیر» می‌گوییم آن که آیه دلالت می‌کند این است که یک سازمان امر به معروفی باید داشته باشیم اما هر فردی؛ کل فرد فرد از این آیه استفاده نمی‌شود. اما کسانی هم که اشکال می‌کنند می‌گویند درست است که از قرآن وجوب استفاده نمی‌شود ولی از آیات وارده در امر به معروف و دعوت به خیر، این آیات با عدم اشتراط سازگارتر است. توضیح مطلب این که در این که «خذ بما وافق الکتاب» مقصود چیست؟ در باب تعادل و تراجیح آن جا گفته شده است که مقصود از موافقت کتاب این نیست که مدلول خبر بعینه در کتاب باشد، این نادر است، خیلی از معارضات این جور نیست که خود مدلول خبر در کتاب باشد، بلکه مقصود این است که ما ذهب الیه المحقق شهید صدر، و الحق السیستانی دام ظلّه این‌ها گفتند مقصود از موافقت کتاب این است که با آموزه‌های کتاب سازگارتر است. آن روایاتی که با آموزه‌های کتاب تلائم بیشتری دارد، هماهنگی بیشتری دارد در موقع تعارض فرمودند این را اخذ کنید.

خب آیات کریمه که این همه دارد به امر به معروف و نهی از منکر تحریص می‌فرماید،

ترغیب می‌فرماید، آن را از اوصاف پیامبر قرار می‌دهد، از اوصاف خود قرآن قرار می‌دهد و چه و چه... و آن فوایدی که گفته می‌شود برای امر به معروف و نهی از منکر هست، با این که بخواهد مقید بشود به این قید خیلی سازگاری ندارد. این که مطلق باشد و مقید نباشد و مطلق باشد، از همگان خواسته بشود، این با آموزه‌های کتاب ملائم‌تر است بنابراین از این راه هم بگوییم که این روایت مقدم می‌شود.

و لکن کل ذلک مبنی بر این است که این روایاتی که دارد تعارض می‌کند سنداً تمام باشد ولی متأسفانه این روایت روایت مرسله‌ای است که در ارشاد القلوب دیلمی ذکر شده. و اگر چه ایشان به نحو جزمی اسناد... یعنی این جا به نحو جزمی اسناد داده شده اما ما گفتیم که این کتاب... بحث تفصیلی کردیم گفتیم این کتاب به نحو معنعن به دست ما نرسیده، به نحو وجدها هست و ما احراز نمی‌توانیم بکنیم که کل ما فی هذا الكتاب واقعاً از خود مرحوم دیلمی است. فلذا همین جا هم یک... همین روایت در وسائل فرموده: «عن رسول الله (ص) قال قيل له» الان شما در خود این ارشاد القلوب که نگاه کنید روایت از پیامبر اکرم (ص) نیست بلکه آن جا این است: «عن امير المؤمنين (ع) قال قيل له يا وصي رسول الله» در خود ارشاد القلوب که الان به ید ما هست این جور نقل شده. بالاخره البته این جهت در حجیت مطلب دخالتی ندارد حالا چه فرمایش پیامبر باشد چه فرمایش ایشان. اما ببینید بالاخره یک دخل و تصرفاتی آدم می‌بیند که بالاخره در این نسخه‌ها کأنّ شده است. بنابراین، این روایتی که معارضه می‌کند با آن روایات، حجیت سندی ندارد بنابراین نمی‌تواند معارضه کند، بنابراین جواب تمام همان اجوبه سابقه خواهد بود.

س: ...

ج: حالا آن جا هم همین طور است دیگه، در مجموع ورام هم... بله بعضی دوستان گفتند که این روایت در آن جا هم آمده، آن هم به همین شکل است چون آن جا هم سند ندارد و این جهت را دارد. مجموعه ورام هم باز اشکال همین است که باز آن کتاب را هم مثل این ما سند معنعن به آن نداریم. آن مشکل این جوری در آن هم هست.

س: ...

ج: نه، وارد که نیست معارضه دارد می‌کند، چون این دارد می‌گوید که... آن‌ها می‌گفتند شرط است این می‌گوید نه شرط نیست.

و اما یک مطلبی باقی مانده که باید این را قبلاً می‌گفتیم ولی قبلاً غفلت کردیم، یکی از دوستان تنبیه کردند بر آن و آن دلالت یک آیه مبارکه است که قبلاً ما در جلسه... قبلاً این آیه را در سال 94 در جلسه 26 و 27 بحث کردیم. آن جا تفصیلاً این آیه را مورد بحث قرار دادیم. حالا این جا هم جایش هست که اشاره به نحو خلاصه آن مطالب را این جا عرض بکنیم.

قد يستدل برای اشتراط وجوب امر به معروف و نهی از منکر به عدالت به این آیه شریفه که:

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (آل عمران/104).

ذیل آیه شریفه «و اولئک هم المفلحون» این ذیل دارای دو خصوصیت است که به حسب ادبیات عرب دلالت بر حصر می‌کند.

خصوصیت اول این است که مبتدا و خبر هر دو معرفه هستند. «اولئک» از معارف است، «هم المفلحون» المفلحون هم الف و لام دارد. و دوم این که بین مبتدا و خبر ضمیر فصل فاصله شده. این عبارات این چنینی... این جمل این چنینی و عبارات این چنینی در ادبیات عرب برای حصر گفته می‌شود. «اولئک هم المفلحون» یعنی تنها این آمرون به معروف و ناهون عن المنکر مفلح هستند، به رستگاری رسیدندگان هستند. این‌ها فقط فلاح دارند، سعادت‌مند هستند، از عقاب و عقوبت و مشکلات قیامت رهایی دارند. این‌ها فقط هستند.

خب لازمه این که این‌ها بخواهند فلاح و سعادت داشته باشند این است که فرد فاسق نباشد، گناهکار نباشد، گناهکار که نمی‌شود فلاح و رستگاری داشته باشد. پس رستگاری را و فلاح را در این آیه شریفه منحصر فرموده است به کسانی که آمر به معروف و ناهی از منکر هستند. این صفت لایمکن که برای آن‌ها به نحو انحصار باشد الا این که آن‌ها عادل باشند. و الا اگر عادل نباشند نمی‌شود گفت آن‌ها فقط فلاح دارند، رستگاری دارند، پس به دلالت التزام چون این آیه وصفی را دارد برای آمران به معروف و ناهون عن المنکر اثبات می‌کند که این وصف لایمکن برای آن‌ها منحصراً باشد الا به این که عادل باشند. پس از این آیه می‌فهمیم که یا وجوب مشروط است یا واجب مشروط است. این نحوه استدلال به این آیه مبارکه.

س: ...

ج: بله، بالاخره عدالت شرط می‌شود حالا اگر کسی بگوید که مسلّم است که وجوب مشروط نیست می‌شود شرط واجب، اگر بگوید نه مسلم است که آن مشروط نیست پس می‌شود شرط؟ وجوب.

خب آیا این... استدلال یک مقداری به حسب ظاهر استدلال قوی‌ای است منتها....

س: ...

ج: نه، پس عادل شده.

س: ...

ج: نه، ببینید این چرا می‌گوید که.... چون فرض این است که توبه که نکرده، فرض این چیزها نکرده، می‌گوید آمران به معروف این‌ها، حالا اگر هم توبه نکرده، فرض این نیست که کسی توبه کرده، از کجا می‌دانیم توبه کرده. حالا ببینیم، این بالاخره استدلال است، ببینیم جواب از این داریم یا جواب نداریم.

س: ...

ج: چرا، به چه دلیل؟

س: ...

ج: هم المفلحون، نگفته فلاح از یک ناحیه.

س: ...

ج: فقط این‌ها مفلح هستند؟ فلاح یعنی چی؟ فلاح یعنی رستگاری، یعنی اهل بهشت بودن، اهل جهنم نبودن، این‌ها فقط این چنین هستند، حالا این‌ها استدلال است تا ببینیم جواب داریم یا نداریم.

چند جواب در این رابطه وجود دارد. جواب اول این است که ما اصلاً این آیه را همان طور که اشاره کردم در بحث آن روایت، گفتیم این آیه شریفه اصلاً از آن وجوب امر به معروف و نهی از منکر عام برای تمام آحاد بالغین و مکلفین استفاده نمی‌شود، این می‌گوید امتی که یدعون الی الخیر، «و لتکن منکم امة یدعون الی الخیر» پس بنابراین وجوب برای آن‌ها است. «اولئک هم المفلحون» هم به همان امت برمی‌گردد. منتها حالا این سؤال تفسیری این جا وجود دارد که آن امت چطور آیه می‌فرماید فقط این‌ها فلاح دارند، دیگران فلاح ندارند؟ چرا این را فرموده؟ این یک سؤال تفصیلی است که باید جواب داد که در آن بحث سابق، شش جواب برای این مسئله عرض کردیم که حالا اشاره می‌کنم به آن جواب‌ها.

پس اولاً این آیه شریفه لوفرضنا که از آن استفاده بشود اشتراط عدالت، اشتراط عدالت برای همه مکلفین به امر به معروف و نهی از منکر استفاده نمی‌شود بلکه اشتراط عدالت در آن سازمان امر به معروف استفاده می‌شود که آن‌ها بله و این لاشکال فیه، ممکن است بگوییم بله، آن‌هایی که به عنوان رسمی، حکومت اسلامی آن‌ها را به عنوان آمران به معروف و ناهیان از منکر می‌خواهد قرار بدهد آن جمعیتی که می‌خواهد قرار بدهد باید عادل باشند و این مثل سایر مناصبی است که می‌گوییم در آن عدالت شرط است. این اشکالی ندارد اما دلالت نمی‌کند بر این که کل آحاد باید عادل باشند. این اولاً، بله آن وقت آن سؤال البته پیش می‌آید که حالا چرا فرموده این‌ها فقط مفلح هستند؟ دیگران مفلح نیستند؟ دیگرانی که خارج از این سازمان هستند و لکن عادل هستند، اهل انجام وظایف هستند، آن‌ها مگر مفلح نیستند، چرا فقط به اولئک، «اولئک هم المفلحون». این را باید از آن تخلص جست اما دیگه ربطی به بحث فقهی ندارد، این بحث تفسیری و معرفتی، آن جا باید حل بشود.

س: ...

ج: باشد، آن مصداقش هست دیگه، یدعون الی الخیر. چون یدعون؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند شریاطی دارد، یدعون الی الخیر نه، ارشاد جاهل هم می‌کنند، چه کار هم می‌کنند، آن‌ها هم یدعون الی الخیر است. چون امر به معروف و نهی از منکر برای جاهل نیست. موضوع امر به معروف و نهی از منکر عالم است، یعنی عالماً عامداً کار خلاف انجام می‌دهد، واجبی را ترک می‌کند یا محرمی را انجام می‌دهد، امر به معروف و نهی از منکر برای آن جاست، یدعون الی الخیر، نه جاهل است، ولی او را دعوت به خیر می‌کنند. این جواب اول.

جواب دوم این است که همان طور که سابقاً، جواب اولی که ما سابقاً دادیم از این اشکال این بود که «اولئک هم المفلحون» اشکال مبنی بر این است که مفلحون که از باب افعال است این لازم باشد نه متعدی، یعنی رستگار هستند، رستگاراند، مفلحون یعنی رستگاراند. اگر این جور معنا کنیم این اشکال می‌آید که دیگران هم هستند این چه جور می‌شود که... اما همان طور که سید علی‌خان رضوان الله علیه در تراز الاول، ایشان یک

کتاب لغت دارد به نام الطراز الاول که لغت بسیار خوبی است و شیخ اعظم هم در اباحت فقهی گاهی که می‌خواهد یک مطلبی را از نظر لغوی بررسی کند به کلام ایشان اعتناء دارد.

س: ...

ج: چاپ شده دیگه، بله آل‌البیت... قبلاً هم چاپ دیگری داشته ولی حالا اخیراً آل‌البیت چاپ کرده، پانزده جلد شده این چاپ. البتّه تا آخر نرسیده، به حسب حروف الفباء که ایشان تنظیم کرده به آخر نرسیده ولی بحمدالله این قسمت را حالا ایشان دارد.

ایشان در این الطراز الاول فرموده «الفلاح و الفلح کسب، الفوز و الطفر و النجاح و ادّارک البغیه و النّجاة و السعد و البقاء فی الخیر أو مطلقاً» این مجردش. «و افلح فاز و طَفَرَ و دَخَلَ فی الفلاح» این‌ها همان معانی لازم است. «فاز» خودش فائز شد، «و طَفَرَ» طفر یافت بر چیزی «و دَخَلَ فی الفلاح و بالشّیء عاش به» افلح بالشّیء یعنی با آن زندگی کرد.

بعد می‌فرماید «و افلحه اثاره الی الفلاح» یعنی او را گرداند به رستگاری، «لازمٌ متعدّی» فرموده پس این افلح هم لازم است، هم متعدی است. بعضی فعلاً در زبان عرب این جوری هستند که هم به نحو لازم استعمال می‌شوند و هم به نحو متعدی، پس افلح یعنی دیگران را به فلاح وارد کرد.

بعد فرموده است که «و علیه قراءه طلحة بن مُصَرِّف» یکی از قراء طلحة بن مُصَرِّف است که آیه شریفه «قد أفلح المؤمنون» را این جور خوانده «قد أفلح المؤمنون» یعنی مؤمنون در فلاح وارد گردیدند، نه مؤمنون دارای فلاح و رستگاری هستند. نه، «قد أفلح المؤمنون» این قرائت براساس این است که متعدی گرفته أفلح را و این جا اگر متعدی بود «أفلح المؤمنین» دیگه باید می‌گفت یعنی «افلح الله المؤمنین» و چون الله ذکر نشده پس می‌شود چی؟ «قد أفلح المؤمنون» مؤمنون می‌شود نائب فاعلش.

خب حالا بنابر این اساس ممکن است این جا بگویم «اولئک هم المفلحون» یعنی این‌هایی که آمر به معروف هستند، ناهی از منکر هستند، دعوت به خیر می‌کنند، این‌ها فقط کسانی هستند که مردم را داخل فلاح می‌کنند، داخل رستگاری می‌کنند اما کسانی که خیلی آدم‌های خوبی هستند اما امر به معروف نمی‌کنند، نهی از منکر نمی‌کند، کاری به این حرف‌ها ندارند آن‌ها مردم را داخل فلاح و رستگاری نمی‌کنند دیگه، بنابراین حصر هیچ اشکالی ندارد. آن اشکال در صورتی لازم می‌آمد که لازم معنا می‌کردیم، اما این معنا درست هم هست.

س: ...

ج: حالا این جا به قرینه همین اشکال که بابا ما فلاح را فقط در این‌ها نمی‌بینیم، به قرینه همین حصر که معنا ندارد این حصر، محل اشکال است، فلذا همه به دست و پا افتادند که چه جور معنا کنیم که این اشکال عقلی، این اشکال خارجی که داریم می‌بینیم که این جوری نیست چه جور برطرف بکنیم، می‌گوییم که این جا... آن قرائت را هم اگر به خصوص بگوییم همه این قرائات حجت است و درست است، بنابراین... این یک راه.

س: ...

ج: و يدعون الى الخير ديگه.

س: ...

ج: بله ديگه، آيه هم همين را دارد ميگويد، چون فقط....

س: ...

ج: ببينيد اين جا ميگويد آنها «و اولئك هم المفلحون» داخل در فلاح ميكنند به حسب اين كه... به خصوص به حسب اين كه تا آدم خودش عمل نكند اثر آن چناني نميگذارد كآن آن به حدى كم است كه به حساب نميآيد. اثرگذاري ديگران به حدى كم است كه به حساب نميآيد، في الواقع نيست، معمولاً كساني حرفشان اثر ميكنند كه خودشان هم معتمر هستند، خودشان منتهي هستند.

س: ...

ج: حالا آنها اثر کرده، می‌کند غیر از این است که وارد می‌کند. ببینید گفتن را نمی‌گوید، شما می‌گویید آن می‌گوید، بگوید. اما آیا دیگران به حرف او گوش کردند؟ آن که واقعاً وارد می‌کند دیگران را در فلاح، این‌ها هستند. این قابل تصور است و ممکن است و ما هیچ نه آماری داریم، نه چیزی داریم. قرآن هم دارد می‌فرماید این‌ها هستند که واقعاً وارد می‌کنند آدم‌ها را در فلاح. پس آن‌هایی که همین جوری می‌گویند معلوم نیست اثر کرده باشد، معلوم نیست آن‌ها را در فلاح وارد کرده باشد.

س: ...

ج: بله. حالا آن روایت است، روایت که را با آیه نمی‌شود با آن...

حالا این یک معنا.

س: ...

ج: نه این جواب دوم که داریم می‌دهیم براساس این است که حالا می‌گوییم نه، «و لتكن منكم امة» یعنی شما امت این چنینی باشید. ديگه سازمان نه، ديگه بحث این‌ها را که قبلاً کردیم. ببینید «و لتكن منكم امة» یکی این است که بگوییم سازمان، یعنی بر ما امر می‌کند سازمان تشکیل بدهید. یکی این که نه «و لتكن منكم امة» یعنی کونوا امة کذائيه، یعنی به همه دارد اشاره می‌کند. همه‌تان را می‌گوید امت این چنینی باشید. استدلال مبنی بر این است. حالا اگر این جوری شد این اشکال را آن وقت این جوری جواب می‌دهیم.

این یک جواب. جواب دوم در این جا این است که...

س: ...

ج: جواب سوم. آخر آن جواب اول... این جواب دوم که می‌گوییم، آن جواب اول این است که اصلاً آیه ربطی به بحث ما ندارد. این جواب‌های بعد می‌گوییم ربط دارد و در عین حال جواب می‌دهیم.

س: ...

ج: بله. ولی آن جا قرینه نداریم که بگوییم این جا... ببینید این فرقش این است؛ آن جاها قرینه نداریم حتی اگر بعضی جاها هم باشد که مثلاً می‌گوید نمازگزاران «اولئک هم المفلحون» اگر می‌گوید. در آن جا هم همین اشکال پیش می‌آید. نمازگزاران چطور فقط مفلح هستند. نماز می‌خواند ولی شراب می‌خورد.

س: ...

ج: نه، باید ببینیم این جا قرینه هست یا نه، باید ببینیم قرینه وجود دارد یا نه. منتها ما در آن جا عرض کردیم که این احتمال وجود دارد و لکن بیشتر استعمالات کتاب و جاهای دیگر و عباراتی که در آن فلاح به کار رفته، افلاح به کار رفته یعنی از باب افعال، معمولاً به معنای لازم به کار رفته، به معنای متعدی یک معنایی کأنّ غیرمأنوس است ولو این که این بزرگوار فرموده فلذا در کتاب‌های لغت دیگر هم ندیدیم، حالا یک تتبع کاملی شما بفرمایید. من در طراز الاول دیدم این را ولی جاهای دیگر ظاهراً آن موقع یک مقداری تفحص کردم، جاهای دیگر من ندیدم. ولی این جا... آن اشکال را قبلاً عرض کردم که در همان آدرس آن جلسات قبل را که عرض می‌کنم جلسه 47 و 48 به طور تفصیل این احتمالات، این مباحث، این حرف‌ها را آن جا عرض کردیم و لیکن این جا ممکن است کسی این دفاع را بکند، در کتب تفسیر هم این تفسیرهایی که بنده مراجعه کردم، تفسیرهایی که متعارف هست بنده مراجعه کردم باز این مطلب را در آن‌ها ندیدم گفته شده باشد. ولی این جا قرینه‌اش همین است که اگر شما آیه را این جور معنا می‌کنید و از آن وجوب برای همه آحاد مکلفین می‌فهمید آن وقت این «و اولئک هم المفلحون» این یک مقداری همان اشکال را دارد. به قرینه آن اشکال ممکن است بگوییم این مفلحون یعنی وارد کنندگان در فلاح، این‌ها فقط وارد کنندگان در فلاح هستند، نه این‌ها فقط رستگارانند، این جوری معنا نکنیم.

جواب دیگر از این مسأله، این است که ممکن است کسی بگوید این درست است؛ خدا می‌فرماید این آمران به معروف و ناهون عن المنکر، کسانی هستند که رستگار هستند در آخرت، این‌ها فقط رستگارند، نه این که یک دفعه امر به معروف کرده، یک دفعه نهی از منکر کرده، یا مرون و ینهون فعل مضارع است، دلالت بر استمرار می‌کند، دلالت بر استمرار که می‌کند می‌فرماید این‌ها تنها کسانی هستند که در آخرت فلاح و رستگاری را دارند، چرا؟ نه این که مشروط به عدالت است، از باب این که این‌ها حتماً مشمول عنایات خدا می‌شوند، مشمول شفاعت می‌شوند یا شفاعت پیامبر، یا شفاعت ائمه علیهم السلام، یا شفاعت مؤمنین یا گذشت خود خدای متعال و امثال ذلک. این‌هایی که دأب‌شان این است که در عمرشان امر به معروف می‌کردند و نهی از منکر می‌کردند این‌ها فقط کسانی هستند که در آخرت رستگارند، اگر این جوری معنا کنیم این دلالت نمی‌کند بر این که باید عدالت داشته باشند. از جهتی که این‌ها حسن عاقبت دارند، بالاخره اگر گناهکار هم هستند، مشمول شفاعت می‌شوند، مشمول بخشش خدای متعال می‌شوند، از این جهت می‌فرماید این‌ها در آخرت رستگارند، فقط همین‌ها رستگاراند که دأب‌شان امر به معروف کردن و نهی از منکر کردن است.

اگر معنای آیه شریفه این باشد و به این لحاظ فرموده باشد «اولئک هم المفلحون» این ملازمه با اشتراط عدالت ندارد. منتها این جور معنا هم بکنیم آیا آن اشکال تفسیری و معرفتی به کُله حل می‌شود؟ بله از نظر فقهی استدلال دیگه ناتمام است برای اشتراط عدالت اما اگر این جوری معنا بکنیم مورد نقض ندارد؟ فقط این‌ها هستند که... ما یک

عده‌ای داریم که اصلاً امر به معروف نکردند، نهی از منکر نکردند چون اصلاً زمینه برای‌شان پیدا نشده. یک جایی می‌زیسته‌اند که اصلاً شرایط وجوب امر به معروف نبود، یک آدم‌هایی بودند که اصلاً احتمال تأثیر نمی‌دادند. پس باید یک قیدی به آن بزنیم، این‌ها فقط این چنین هستند؟ باز این حصر این جور معنا نکنیم از نظر فقهی جواب استدلال را دادیم ولی مشکله دیگری برای ما پیدا می‌شود که از نظر تفسیری چه جور می‌شود به این ملتزم شد و این حصر را چه جور می‌شود قبول کرد؟

س: ...

ج: حالا ببینیم. احتمالات را داریم بررسی می‌کنیم.

این هم احتمال دوم است، چند جواب دیگر هم وجود دارد که ان شاء الله فردا

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.